

نقدی بر کتاب در دیار صوفیان

بقلم آقای علی دشتی

قدر مجموعه، گل مرغ سحر داند و بس
که نه هر کو ورقی خواند، معانی دانست

۲۰

پس با توجه باینکه تجلیات حضرت احدیث مطلقه بصور ممکنات و اسماء و کلمات وجودیه از خصائص ذاتی ظهورات امکانیه اوست ، پس ذات او را برای هر اسمی از اسماء مظهری سزاوار است ، و این مظاهر از اعلی و ادنی همه در دایره وجود باحاطه علمی سرمدی ، موجودند و مشیت کلیه ازلیه او بر این است که یکی مظهر جلال و قهرود دیگری مظهر جمال و لطف او باشد ، و این اختیار - اگر بتوان در ذات احدیث آنرا اختیار دانست - از شئون کردگاری و رموز پروردگاری می باشد و کسی عالم بدان نیست ، زیرا در آن مقام چیزی یا کسی حتی مقربان حضرت او تصور نمی شوند و در این مرتبه که همان مقام غیب الغیوبی و مصون از ادراک اندیشه بشر است ، هر چه هست همه مابهالاتحاد بوده و از مابه الامتیاز اثری نیست . پس از ایجاد تعینات امکانیه در هر تعین و ماهیتی که احکام مابه الامتیازی غلبه کند ، و یا بانجمن کثرت گذارد ، از حضرت احدیث بدور می افتد و درجه نهم بعد و هجران قدم می نهد ، و معنی بهشت نیز بجز سیر صعودی بسوی حضرت حق و دخول در دایره قرب و جوار الهی چیز دیگری نیست . بنابراین عوالم ممکنات و مخلوقات موجوده را نسبت بذات الهی مراتب و منازل قرب و بعد ثابت و برقرار است ، و برطبق این حقیقت نهایی و غایی ، سعادت ازلی یا شقاوت تقدیری ، مفهومی جز درجات و مراتب قرب و بعد بحضرت پروردگاری نمی باشد ، و همانطور که مشیت ذاتیه ازلیه او

بقرب و سعادت قادر بوده، به آفریدن بعد و شقاوت هم، بلحاظ استدعای ماهیات و اعیان ثبوتی آنها مقتدر است و بقول کرائم قرآنی: "کل سخرات بامرہ" و "هو القاهر فوق عباده". بنابر مطالب بالا کارهای کردگاری بی علت و سبب بوده، کسی را مقام و موقعیت چون و چرا در آن نیست و علت و سبب خوشبختی برخی و بدبختی بعضی دیگر، ذات بی علت اوست، پس باید هم آهنگ با عارف شبستر سرود:

و رازبید، که پرسد از چه و چون — نباشد اعتراض، از بنده موزون

۲- در مورد شأن نزول دو آیه ۱۷۸ از سوره اعراف و ۱۰۱ سوره انبیاء باید به نکات زیر توجه داشت:

اولا: شأن نزول — اسباب النزول — آیات، دلیل بر داعیه آقای دشتی نیست که حتماً مشمول و اختصاص آیات وارده، در شأنی از شئون باشد و لا غیر، زیرا سبب یا شأن نزول فقط برای نزول آیات است، نه اختصاص مفاهیم آنها بهمان سبب مورد بحث، بنابراین شمول کلام و آیات قرآنی بعموم موارد مشابه آن قابل انکار نیست، و در غیر اینصورت باید از آن آیات جز در مورد اختصاصی سبب نزول استفاده دیگری منصور نباشد و این پندار یعنی از حکومت انداختن و نسخ عملی بیش از دو سوم آیات قرآن.

ثانیا: از حیث وضع قانون نیز میتوان به بی پایگی نظر آقای دشتی بی برد، زیرا یک مورد خاص سبب لطمه باقتصاد یا حیثیت کشوری میشود، و برای جلوگیری از نظسایران، قانونی وضع می کنند که دارای جنبه شمول و کلیت است، و در مقام اجراء همه موارد مشابه و نظایر آن مورد خاصی را که سبب وضع قانون و احیاناً مواردی دیگر است شامل میشود، و این مثال را میتوان با آیات قرآنی — آنها هم با مسامحاتی بسیار — سرایت و تطبیق داد.

ثانیا: همان دو آیه ۱۰۱ سوره اعراف و ۱۷۸ سوره انبیاء هم که آقای دشتی مبادرت با آوردن شأن نزولشان کرده است، طبق تفاسیر معتبر چنین نیست که آقای دشتی ادعا نموده است، زیرا:

فخر رازی — امام المشککین — در تفسیر خود (۱) و در معنی این آیه: "ولقد درأنا لجهنم کثیرا" من الحق والانس، لهم قلوب لایفقهون بها، ولهم اعین لایعبرون بها ولهم آذان لایسمعون بها اولئک کالانعام، بل هم اضل، اولئک هم الغافلون" می نویسد: "این آیه دلیل دیگری است در این موضع بر درستی مذهب و رویه ما در مساءله خلق افعال و اراده کائنات، که خداوند تعالی تلغظ صریح تبیین نموده که همانا بسیاری از جن و انس را برای دخول در جهنم خلق کرده است. دیگر اینکه چون

خداوند تعالی خبر داد که آنان اهل جهنم اند، اگر چنین نباشند انقلاب علم خداوند بجهل و راستی کلامش به دروغ لازم میشود و این محال است و کشاینده بمحال نیز محال و در نتیجه عدم دخول آنان در جهنم محال میباشد تا آخر که برای اختصار از نقل آن خود داری میشود، ولی مفهوم آن صدق تفسیر مشایخ صوفیه را اثبات میکند، زیرا این آفریده‌شدگان برای جهنم، دارای دل‌هایی هستند که مصالح دنیوی خود را با آن می‌فهمند و چشمانی دارند که مرئیات را می‌بینند، و گوش‌هایی دارند که مسموعات را می‌شنوند، اما با این قلوب و ابصار و گوش‌ها، مصالح مربوط با آخرت و حقیقت را در نمی‌یابند و نمی‌بینند و نمی‌شنوند و بقول مولانا جلال الدین بلخی:

چشم باز و گوش باز و این عما - حیرتم، از چشم بندی خدا

آنگاه آقای دشتی پس از نقل آیه مزبور می‌نویسد مشایخ صوفیه: "با آوردن جمله نخستین آن - آیه - اکتفاء کرده‌اند... ولی تمام آیه بهتر معنی را میرساند و بسی از مقصد آنان دور است" و چنانکه خوانندگان محترم التفات کرده‌اند آیه مزبور طبق نظریه فخر رازی که تفسیرش از جهت کلامی بی‌نظیر است - اما معایبی هم دارد - درست نظر مشایخ را ناهم‌بید و عقیده آقای دشتی را مردود مینماید.

آیه دیگر از سوره انبیاء - صدویک - نیز چنین است: "ان الذین سبقت لهم منا الحسنی، اولئک عنہا مبعدون" یعنی برای کسانی که در سابق - منظور همان در علم الهی بودن است - از جانب ما نیکویی و سعادت و توفیق طاعت مقرر شد، آنان از آتش جهنم دور کرده شده‌اند. آقای دشتی در مورد این آیه هم می‌نویسد: "اما آیه ۱۰۱ سوره انبیاء را که دلیل بر سعادت و شقاوت فطری آدمی آورده‌اند، مربوط بموضوع دیگری است". سپس این موضوع دیگر را ایراد ابن زبیری بحضرت رسول ص دانسته که گفت "بسیاری از اشخاص مقدس هم بدوزخ خواهند رفت، زیرا ما فرشتگان را می‌پرستیم و جهودان عزیز را خدامیدانند و ترسایان حضرت مسیح را، پس لازم می‌آید عزیز و فرشتگان و مسیح بدوزخ روند".

آنگاه پس از ایراد بالا، آیه مورد بحث نازل شد که آنانکه سابقاً "مشمول عنایت ما بوده‌اند از آتش دوزخ بدورند. این بود، آنچه که آقای دشتی در صفحه ۹۶ و ۹۷ کتاب خود آورده است. اما چنانکه ذکر شد بر فرض که نظر آقای دشتی در مورد آیه مزبوره درست باشد، استنباط صوفیه از شمول آیه در خصوص طینت سجینی، کسانی که طبق علم ذاتی و عنایب حضرت حق و اخبار نقل شده از حضرت صادق الاثمه ع، و حدیث قدسی که شرح آنها گذشت، با حقیقت امر چه از نظر شرعی و قرآنی و چه بجهت ناهم‌بیداری و بی‌سلاطنت حکمی و کلامی و عرفانی منطبق و سازگار میباشد، و کسانی که مشیت ازلیه کلیه الهیسه،

برشفاوت و نباهی آنان تعلق گرفته عوض نمی شوند، در حالیکه این عقیده، دلیل و برهان و وجود جبر نیست، زیرا جبر و اختیار در موطن احدیت مطلقه راهی ندارد و چنانکه واجه نصیر الدین طوسی گفته است و در مقالات پیشین بذکر آن مبادرت شد، خداوند تعالی از جبر کردن بمخلوقات خود و هم از اختیاری که مقابل چنین جبری باشد میرا و منزّه بوده، و از این تنزه هم منزّه میباشد. پس خلق طینت سجینی دلیل بر جبر نیست چنانکه خلق طینت علیین نیز دارای همین حکم است.

اما بطوریکه فخر رازی در تفسیر کبیر خود، در مورد آیه مزبوره می نویسد، قضیه بر آن نیست که آقای دشتی در کتاب خود نقل کرده، و ماخذ و منبع آنرا نیز بیان ننموده است، تا با مراجعه بدان حقیقت موضوع روشن شود.

عقیده امام در خصوص آیه بالا اینست که (۱): " برخی از مردم پنداشته اند که ابن زبیری وقتی این ایراد را بر رسول ص کرد، حضرت ساکت ماند تا خدایتعالی این آیه را بعنوان پاسخ از سوآن او فرستاد " سپس فخر رازی اشاره میکند: " فقد بینا فساد هذا القول، و ذکرنا ان سؤاله لم یکن واردا"، وانه لا حاجه فی دفع سؤاله الی نزول هذه الایه الخ " یعنی بتحقیق فساد این عقیده را مبین کردیم و یادآو شدیم که سؤال او وارد نبوده، و حاجتی در دفع سؤال او به نزول این آیه نیست".

مؤلف در دیار صوفیان، در صفحه (۱۵۱) کتاب خود می نویسد: " اینان (صوفیه) معتقدانی ساخته و پرداخته دارند، و آنگاه می کوشند از آیات قرآنی برای تائیسد آن معتقدات، مطالبی استخراج کنند".

این ایراد آقای دشتی، اگر چه بصوفیه وارد نیست، لیکن در مورد خودش دلالتی صادقانه دارد، زیرا ایشان در نوشتن کتاب مورد نقد، بمنظور تائید عقیده خود - که از پیش ساخته و پرداخته بوده - مبادرت باوردن آیات قرآنی، حتی ترجمه نادرست و تفسیر به رأی کرده، برای اینکه روزی شست او باز نشود، از ذکر ماخذ و منابع خود داری نموده است.

حقیقت اینست که فهم دقائق قرآن و لطائف عرفان، علاوه بر ذوق التاءله و نفس گرم و صادقانه استاد، در حل مشکلات حکمی و کلامی، و رفع تضاد و تناقض های ظاهری اخبار و احادیث با آیات قرآن، نیازمند به طینت پاک، و صفای باطن و آرامش خاطر است، و استجماع شروط که تعبیری دیگر از همان حسن توفیق و هدایت ربانی و عنایت سبحانی است، علت اصلی تناسب ذاتی علم و متعلم میباشد، وگرنه هر فاجری نمیتواند بحقیقت این مطالب عالییه دست یابد، و بانگای مطالعه در کتب موفق بصیقلو



مالکین محترم پایتخت

با پرداخت بموقع عوارض نوسازی علاوه بر استفاده از ده درصد جایزه نه درصد هم جریمه دیر کرد نخواهید پرداخت نتیجه نوزده درصد برفع شما است آخرین مهلت برای پرداخت روز ۲۹ اسفند میباشد . همکاری شما با شهرداری موجب سپاسگزاری است.

م‌الف ۲۵۸۸۳

-۱-

شهرداری پایتخت

بقیه از صفحه ۲۱

صفای طبیعت تا خراشیده خود شود ، پس بنا بر قول سخن پرداز مبدع ، شیخ اجل سعدی شیرازی :

شکفته شود گل ، ز بساد سحر — نه هیزم ، که شکافش ، جز تبر و بفرموده پیامبر ص : " لیس العلم بکثرة التعلم ، بل العلم نور یقذفه الله فی قلب من یشاء " یعنی دانش آموختن بفراتر گرفتن بسیار نیست ، بلکه دانش نوری است که خدا بپنداری آنرا در دل هر کس بخواهد می افکند . بدیهی است چون جنس علم مادی نیست و مجرد است بنا بر مناسبت ذاتی و سخیفیت مقذف — دل — و مقذوف " یعنی علم " باید قلب متعلم بمقام تجرد رسیده باشد ، تا قذف علم بدون نتیجه و اثر نماند و فعل افکندن علم عبث و عقیم نباشد . پس بدین دلیل فرا گرفتن علوم قرآنی به بسیار فراگیری نیست ، و فهم عرفان که شناخت ذات و صفات و افعال الهی است نیازمند جوهره ذاتی دیگری است بقول خواجه حافظ :

گوهر جام حم ، از کان جهانی دگراست — تو تمنا ، ز گل کوزه گران میداری
و بنا بر دلیل مذکور علوم مادی و طبیعی از دایره شمول حدیث مزبور بیرون است .
دامه دارد .